

سیمای عرفان اسلامی از قرن هفتم تا دهم ه.ق

فریده پور سیاحی^۱، فرج الله براتی^۲

^۱ دانشجوی دکتری، عرفان اسلامی و اندیشه امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

^۲ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

چکیده

عرفان طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که برخلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال و در واقع معجونی شگفت انگیز از مکتب های فلسفی جهان است. در عرفان عقاید برهمن ها، بودایی ها، افلاطونیان جدید، مسیحی ها؛ یهودی ها و مسلمانان زاهد و حتی نکاتی از آیین زرتشت را می توان یافت. عرفان امکان ارتباط مستقیم آدمی را با خداوند از طریق شهود و تجربه ی باطن ممکن می سازد. رشد عرفان و تصوف از قرن دوم هجری قمری آغاز گردید و به تدریج رشد پیدا کرد به طوری که در قرن های پنجم و ششم هجری قمری شدت بیشتری پیدا کرد. عرفان در قرن هفتم و با ظهور ابن عربی و نجم الدین کبری و جلال الدین بلخی (مولوی) و شاگردان آنها و دیگر عرفای نامدار به اوج خود رسید. و در این قرن به صورت یک علم درآمد. در قرن هشتم با حضور شیخ محمود شبستری و سید حیدر آملی علم عرفان در مدارس و خانقاه ها تدریس شد و تشیع به عرفان و تصوف نزدیک شد. در قرن نهم حرکت عرفان با حضور عبدالرحمان جامی ادامه یافت ولی رابطه ی تشیع و تصوف رو به تیرگی گذاشت؛ از آغاز قرن دهم رشد عرفان و تصوف متوقف و حتی رو به افول گذاشت به طوری که می توان ادعان داشت عارف بزرگی در این قرن یافت نمی شود.

واژه های کلیدی: عرفان، تصوف، ابن عربی، وحدت وجود، اندیشه ها.

مقدمه

عرفان در اصطلاح روش و طریقه ویژه ای است برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی و پیوند ارتباط انسان با حقیقت، برشهود، اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه می کند و نیل به این مرتبت را نه از طریق استدلال و برهان و فکر، بلکه از راه تهذیب نفس و قطع علایق از دنیا و امور دنیوی و توجه تام به امور روحانی و معنوی و در راس همه مبداء و حقیقت هستی می داند. به عبارت دیگر عرفان شناخت شهودی پروردگار است که از طریق صفای باطن و پاکی نفس حاصل می گردد. عرفان، معرفتی قلبی و حاصل کشف و شهود است و عارف به کسی می گویند که در اثر سیر و سلوک به مقام عرفان رسیده باشد و این سیر و سلوک دارای مراحل مختلفی است. از قرن دوم هجری تاکنون عرفای زیادی پا به این جهان گذاشته اند که هر کدام به طریقی در اعتلای عرفان و فرهنگ عرفانی گام برداشته اند. اوج رشد و تحول عرفانی را میتوان در قرن هفتم ه.ق دید. زیرا در این قرن اندیشه های عرفایی همچون ابن عربی، نجم الدین کبری، مولانا جلال الدین بلخی (مولوی) و شاگردان آن ها و... عرفان را به صورت یک علم درآورد که ره آورد آن تدریس علم عرفان در مدارس و خانقاه ها شد. در این قرن تعداد خانقاه ها زیاد شد و مردم زیادی به آن جا پناه بردند که شاید یکی از دلایل آن شرایط سیاسی و اجتماعی آن روزگار بود که مصادف با حمله ی مغولان به رهبری چنگیز خان به ایران بود. مردم با پناه بردن به خانقاه ها و پیروی و تقلید از شیوخ به ساده زیستی و دوری از دنیا روی آوردند. باتسخیر بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری توسط مغولان مقام خلافت که قرن ها مانع رواج گرایشات مذهبی در عالم اسلام بود، برچیده شد و باعث ایجاد گرایشات دینی و مذهبی در عالم اسلام شد و همین امر سبب جدایی تصوف از عرفان (تشیع) گردید. زیرا عرفای شیعه به دلیل این فضای جدید بهتر می توانستند گرایشات دینی خود را پدیدار نمایند. و دیگر دلیلی و تمایلی برای وارد شدن در سلسله های تصوف نمی دیدند و در واقع عرفان اسلامی که تا آن زمان بر پایه ی اعتقادات اهل تسنن استوار بود، به تفکر و اعتقادات شیعی نزدیک تر شد. از دیگر ویژگی های قرن هفتم شکل گیری طریقت های عرفانی و صوفیانه می باشد. در قرن هشتم، عرفان علمی مدون و مرتب، مورد آموزش قرار گرفت؛ همچنین عرفان ذوقی و شاعرانه با وجود شاعر و عارف بزرگ حافظ به حد کمال رسید. از تحولات این قرن نزدیکی تشیع و تصوف بود به طوری که بعضی از سلسله های تصوف، رسماً به ترویج تشیع پرداختند و این در سایه ی تلاش هایی بود که عرفایی مانند سید حیدر آملی در این زمینه انجام دادند. مهم ترین واقعه این قرن حمله ی امیر تیمور به ایران بود و باعث شد که این قرن از نظر سیاسی پر از هرج و مرج و فتنه و آشوب باشد. عرفان و تصوف در قرن نهم آخرین نفس های خود را می کشد. از قرن نهم به بعد شیخیت جنبه ی موروثی پیدا می کند و بعد از هر شیخی، فرزندش به جای او می نشست و همین امر موجب ابتدال آن ها و کم رنگ شدن اعتقاد مردم به آن ها شد. در قرن دهم و با تشکیل حکومت صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، اختلاف عرفای تشیع و تصوف به اوج خود رسید و ستیزه جویی با صوفیان آغاز گشت به طوری که حاکمان صفوی نیز صوفیان را از خود طرد کردند. عرفای اسلامی خوب می دانستند که تصوف در فرهنگ شیعی جایگاهی ندارد و همواره همین تصوف و تعالیم آن و حتی شیوه ی پوشش و زندگی صوفیان مورد نکوهش پیشوایان تشیع بوده است.

جایگاه عرفان از نظر قرآن و سنت:

بسیار از عرفا قصد داشتند که عرفان را با شریعت نزدیک کنند و آنچه قطعی است که بسیاری از مباحث عرفانی دقیقاً از متن دین اسلام برداشت شده اند آیات بلند قرآن درباره توحید ما را به فهم عرفا از توحید نزدیک می کند مانند **أَيْنَمَا تُولُوْا أَفْتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** (بقره / ۱۱۵) به هر طرف رو کنید چهره ی خدا آنجاست **«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ»** (واقعه / ۸۵) «از شما به او (میت) نزدیکتریم»، **«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»** (حدید / ۳) و دیگر آیات در مورد سیرو سلوک و طی مراحل قرب حق تا آخرین منازل کافی است به آیات درباره لقا الله و رضوان الله و یا آیات مربوط به وحی و الهام و مکالمه ی ملائکه با غیر پیامبران و داستان معراج پیامبر رجوع کنیم خداوند در قرآن می فرماید **«وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»** (مائده / ۸۳) ترجمه: و هنگامی که آیاتی را که بر

پیامبر نازل شده بشنوند چشمهای آنها را همراه با شاهدان مکتوب فرما عرفان فروغی از شکوه و جلال هستی است، طلعت نور ایزدی است نقطه اوج انسانی و هدف و منظور از زندگی است (محمدی ری شهری، ۵: ۱۸۸۶، ۱۳۷۷-۱۸۷۳)

عرفای مهم قرن هفتم

محبی الدین ابن عربی _ شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی _ شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی زنجانی _ شیخ رضی الدین لالا غزنوی _ شیخ نجم الدین کبری _ شیخ ابوالحسن شاذلی _ شیخ فرید الدین عطار نیشابوری _ سیف الدین باخرزی _ سعدالدین حمویه _ نجم الدین رازی _ شمس تبریزی _ مولانا جلال الدین محمد مولوی _ سعدی _ صدر الدین محمد قونوی _ ابن فارض مصری _ فخرالدین عراقی

افکار و اندیشه های ابن عربی

عرفان نظری: محبی الدین ابن عربی از پایه گذاران علوم عرفانی است. او را پدر عرفان اسلامی می دانند، زیرا آغازگر مباحث عرفان نظری در اسلام بود اصول و قواعد عرفانی را به کامل ترین وجه تبیین کرد. ابن عربی مطرح کننده و پدر بسیاری از اصطلاحات عرفانی است. عرفان نظری درباره وجود شناسی و معرفت شناسی است و عرفان عملی به مراحل سیر و سلوک عارف می پردازد (خلیل مشتاق، ۱۳۹۱، ص ۹۴). ابن عربی معتقد بود که همه هستی اساساً واحد است، و آن همه تجلی ذات الهی است. (حلبی، ۱۳۸۳، ص ۳۸۹).

جهان بینی ابن عربی: جهان بینی ابن عربی حول دو محور؛ حق مطلق و انسان کامل به صورت صعود و نزول وجودی دور می زند. او در هر مرحله مجموعه ای از مفاهیمی را که از اهمیت بسیار برخوردار است و با هستی شناسی و وجودشناسی او ارتباط دارد، بررسی و تحلیل می کند. دیدگاه ابن عربی علاوه بر هستی شناسی، دارای روانشناسی و معرفت شناسی و نمادگرایی نیز می باشد. (مظاهری، ۱۳۸۵، صص ۱۸-۱۹).

وحدت وجود: وجود و وحدت وجود اساس تعلیمات عرفانی ابن عربی را تشکیل می دهد و او بر این عقیده است که وجود حقیقتی واحد و ازلی است و آن را به عنوان وصف و صفت نباید تصور کرد. از طرفی وجود در حقیقت واحد است و کثرت در او راه ندارد. جهان هستی وجودی مستقل از او نیست و آن جز وجود حقیقی است، درواقع وهم و خیالی بیش نیست. عالم کثرات همه مظاهر و شئون حقیقت واحد یعنی خداست و تمام آرای ابن عربی از همین نظریه ناشی شده است (دهباشی، باقری فرد، ۱۳۸۶، صص ۱۸۲-۱۸۱).

اعیان ثابته: مقام ذات هیچ اسم و رسم و صفتی و حتی ظهور و تجلی ای ندارد. و هیچ شناخت و معرفتی هم به آن ساحت راه ندارد. و حتی اسماء الهی و مظاهر صفات که تعیین و صورت اسماء حقند با آن ارتباط ندارند. و حتی آنجا که گفته اند: «کان الله و لم یکن معه شیء» مربوط به مقام ذات نیست. مربوط به مقام الوهیت است. از مقام ذات فقط به طریق سلبی می توان سخن گفت. آن ساحت جهان را نیز نمی طلبد و نیازی هم به شناخته شدن ندارد. و اول نسبتی که وجود به آن تعیین پیدا می نماید «نسبت علمی» است که شهود ذات نسبت به ذات است. زیرا علم به ذات، منشأ علم به اسماء و صفات و صور اسماء یعنی «اعیان ثابته» است. (مظاهری، ۱۳۸۷، صص ۷۱-۶۹).

فیض اقدس و فیض مقدس: فیض حضرت حق که بر اساس قاعده الواحد یک فیض است و همان نفس رحمانی است دو مرحله دارد: مرحله نخستین آن که باطن نفس رحمانی را تشکیل می دهد و در صقع ربوبی امتداد دارد، «فیض اقدس» نامیده می شود و با آن اسمای الهیه و اعیان ثابته در تعیین ثانی پدید می آیند. اما مرحله دوم نفس رحمانی و فیض خداوند، که در بیرون از صقع ربوبی شکل می گیرد و ظاهر نفس رحمانی را تشکیل می دهد، «فیض مقدس» نام دارد که بر اساس آن و

مطابق اقتضاهای اعیان ثابت که بحث آن در فراز پسین خواهد آمد، اعیان خارجه در تعینات خلقی ظهور می یابند. بنابراین، فیض اقدس، فیض علمی خداوند است و فیض مقدس، فیض وجودی حق تعالی (امینی نژاد، ۱۳۹۰، صص ۳۲۸-۳۲۷).

حقیقت محمدیه: حقیقت محمدیه همان مرآت صیقل یافته و آینه تمام نما از کمالات الهیه می باشد و یگانه منبع فیضانی است که ارباب مقامات مقدس به او بلندمرتگی می جویند و عاقبت نیز بدو راجع می گردند. نظریه حقیقت محمدیه به وسیله تمامی انبیاء، یکی بعد از دیگری به عموم ابلاغ گشت و به نسل های بعدی انتقال یافت تا عاقبت الامر در شکل اکمل خود در هویت تاریخی حضرت محمد شکوفا گشت (عداس، ۱۳۸۲، ص ۴۸).

انسان کامل: انسان کامل از نظر ابن عربی چنین تفسیر می شود: در بحث اسماء و صفات حق چنین گفته می شود، که حق به ذات خود از عالم و عالمیان بی نیاز است. و از طرفی هریک از اسماء بی پایان او طالب ظهور و خواستار مظهری است که اثر خود در آن مظهر آشکار ساخته و کمال خود را نشان دهند. آفریدگان جهان هستی، هریک مظهر یکی از این اسماء اند. (ابن عربی، ۱۳۹۲، صص ۲۹-۲۸). ابن عربی نخستین کسی است که در عرفان اسلامی، اصطلاح «الانسان الکامل» را وضع کرده است. وی که از انسان کامل گاهی هم به عنوان، انسان حقیقی نام می برد، او را نایب حق در روی زمین و معلم الملک، در آسمان می خواند و کاملترین صورتی می داند که آفریده شده است.

سیر تکاملی عرفان و تحولات و ویژگی های قرن هفتم

عرفان در قرن هفتم: تصوف و عرفان در قرن هفتم دنباله همان تصوف و عرفان قرن پنجم و ششم است که با ظهور بعضی از بزرگان بخصوص محی الدین ابن العربی و جلال الدین رومی، به کمال نضج و پختگی رسیده است. مهمترین ویژگی های این دوره حمله مغولها به ایران می باشد. (سال ۶۱۶)، که به تبع خود پراکندگی علماء و دانشمندان و از بین رفتن بسیاری از آنها را به همراه آورد. گروهی از ایران به هند و آسیای صغیر مهاجرت کردند و در « روم و هند» دو مرکز عمده تصوف، همانند ایران در گذشته، خانقاهها را تاسیس کردند. و از این به بعد این دو سرزمین از نظر عرفان بسیار در خور اهمیت است. در این قرن تصوف و عرفان نضج یافته و رنگ فلسفی به خود گرفت و به شکل دیگر علوم در آمد. یعنی تصوف که از این به بعد می توان آن را « علم عرفان » یا « تصوف » نامید، جزء علوم رسمی گشت و آثار ابن عربی و عرفان نظری در حوزه ها تدریس شد. از خصوصیات دیگر تصوف و عرفان در قرن هفتم نفوذ و کثرت و اهمیت خانقاههاست و در این قرن به اوج عظمت و اهمیت رسید. خانقاه از مراکز مهم اجتماعی به شمار می رفت. و به تعلیم تربیت مریدان همچون گذشته ادامه می داد، تعلیم و تربیت خانقاهها در این قرن به دو طبقه تقسیم می شود:

الف - تعلیمات شفاهی؛ که عبارت بود از پندها و دستورهایی که شیخ یا مرشد به طالبان می داد و یا مجالس وعظ و تذکیر و جز اینها

ب - تعلیمات عملی؛ که عبارت بوده است از ریاضتهای مختلف از قبیل روزه و نماز و ذکر و چله نشینی و گدایی و درس های عملی دیگر از قبیل آداب سماع و سفر و امثال آن. دیگر اینکه در این قرن، به خاطر جنگها، خون ریزیها، بازار ریاکاری و زهد فروشی اوج می گیرد و حتی صوفیان و عارفان هم کم کم به سوی زهد و ریاکاری کشانده می شوند. (آریا، ۱۳، صص ۱۱۶-۱۱۵).

در سال ۶۵۶ هـ. ق با تسخیر بغداد توسط مغولان، مقام خلافت که قرن ها مانع رواج گرایشات مذهبی در عالم اسلام بود و سایه ی آن بر سر مسلمانان سنگینی می نمود برچیده شد. عوامل متعددی موجب شد امرا و سلاطین مغول که با حمله ی چنگیز به ایران در سال ۶۱۸ هـ. ق وارد ممالک اسلامی شده بودند؛ به اسلام متمایل شوند اما چون پذیرفتن مذاهب اهل تسنن تبعیت تلویحی بلکه تصریحی از سیاست های خلفای بنی العباس محسوب می شد. آنان علی رغم این که تقریباً تمام

ممالک اسلامی سنی مذهب بودند، به تشیع که هم بستگی بیشتری با رسول خدا (ص) دارد متمایل شدند و در عهد «سلطان محمد خدابنده» بود که مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی دربار ایلخانان مغول، اعلام گردید. تغییر مذهب در حکومت، به دلایل متعدد دوام نیاورد. اما خود نشانی از بازشدن تدریجی فضای رواج گرایشات مختلف دینی در عالم اسلام می باشد. فضای که تا امروز با فراز و فرودهایی همچنان ادامه داشته است. در پی رواج گرایشات دینی اساسی ترین عاملی که سبب جدایی دوباره ی تصوف از عرفان (تشیع) گردید این بود که علما و عرفای تشیع دیگر تمایلی برای وارد شدن در سلاسل تصوف از خود نشان نمی دادند، زیرا دوران استبداد خلفا به پایان رسیده بود و فضای نسبتاً مناسبی برای ابراز گرایشات دینی پدیدار شده بود و با فاصله گرفتن شخصیت های بزرگ و فرهنگی عالم تشیع از تصوف، تصوف بیش از همیشه غرق آداب و بدعت ها گردیده بود. با مساعد شدن فضای علم و پژوهش در قرن هفتم، عرفان نظری توسط محی الدین عربی اندلسی و صدرالدین قونوی پایه گذاری شد و شاید بتوان گفت که پایه ریزی یک عرفان مدون توسط ابن عربی نقطه ی آغازین جدایی عرفان از تصوف بود. از قرن هفتم به بعد بذر تقسیم عرفان به بخش های: نظری، عملی، ادبی و حماسی پاشیده شد. انتخاب واژه ی «عرفان» برای بخش عملی و نظری عرفان و اختصاص واژه ی «تصوف» به بخش اجتماعی و حماسی عرفان اطلاق گردید. (الهامی، ۱۳۴، صص ۱۵۴-۱۵۲). از مهمترین ویژگی های عرفان اسلامی در قرن هفتم نزدیکی آرا و مباحث عرفانی با تفکر و اعتقاد شیعی بود. عرفان اسلامی از آغاز تا قرن ششم هجری بیشتر بر محور اعتقادات اهل تسنن استوار بود و آراء فقهی و کلامی اهل تسنن در زوایای مباحث تصوف اسلامی تاثیر گذاشته بود. اما از قرن هفتم هجری به بعد سیر عرفان اسلامی تغییر جهت کلی پیدا کرد و به حکمت شیعی بیشتر نزدیک شد و چنان که در دوره های بعد دیده می شود آنچه عرفان نظری خوانده می شود با حکمت شیعی در می آمیزد و هر روز ابعاد آن گسترده تر میشود. (دهباشی، میرباقری فرد، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶). دو مشرب عمده عرفانی با ویژگی های متفاوت رایج بود: یکی اندیشه و تفکر عرفانی نجم الدین احمد بن محمد بن عبدالله خیوقی معروف به نجم الدین کبری یا شیخ کبری و شیخ ولی تراش که پیروان زیادی از خراسان و ماوراء النهر تا شام و آسیای صغیر داشت. انبوه پیروان او تصوف را گسترش دادند و چون مبانی و اصول عرفانی را بر محور شریعت تشریح و تفسیر می کردند، در میان عامه جایگاه قبول یافتند. دیگری تفکری بود که در غرب بلاد اسلامی ظهور کرد و با محیی الدین بن عربی به کمال رسید. مبنای این مشرب فکری، توجه به باطن و تاویل بود. قبل از هجوم مغول به ایران، پیروان نجم الدین کبری از آسیای میانه به سوی ایران حرکت کردند و از دیگر سو، ابن عربی نیز از اندلس به مشرق آمد و تقریباً در یک زمان دو جریان فکری در ایران با هم روبه رو شد. حاصل این تلاقی، پیدایش مشرب خاصی در عرفان بود که نه کاملاً ویژگی های تفکر کبرویه را به همراه داشت و نه پیرو تمام عیار اندیشه های ابن عربی به شمار می رفت. بر این اساس می توان مشربهای سده هفتم هجری را به سه گروه تقسیم کرد: مشربهایی که در اصول و مبانی و معاملات عرفانی دنباله تصوف پیش از سده هفتم هجری به شمار می آیند. طریقه نجم الدین کبری از مشهورترین و نافذترین آنهاست. مشربهایی که در بستر این تحول شکل گرفتند و نماینده کامل سنت عرفانی محسوب می شوند که می کوشیدند قلمرو عرفان اسلامی را گسترش دهند و در بینش و اصول عرفان اسلامی تحول پدید آورند. پیشرو این مشربها طریقه عرفانی ابن عربی است. مشربهایی که میان این دو گروه قرار داشتند؛ یعنی هم به مشربهای گروه اول متمایل و وابسته بودند و هم به موضوعات تازه علاقه نشان می دادند و از تحولات این روزگار سخت متاثر بودند. مشرب عرفانی سعدالدین حمویه و عزیز نسفی نماینده این گروهند. در واقع می توان سعدالدین حمویه، نسفی، و باخرزی را از مشایخ کبرویه به شمار آورد که بین تعالیم شیخ کبری و طریقه محیی الدین بن عربی پیوند برقرار کردند. (نسفی، ۱۳۹۱، ص ۹). از اواخر قرن ششم و در قرن هفتم هجری، تصوف توجه خویش را بر باطن متمرکز ساخت و در قرن هفتم مبانی عرفان بر پایه باطن و تاویل بنا گذارده شد چندان که عده ای اعتقاد پیدا کرده اند که این گرایش وسیع به باطن، نتیجه تاثیر پذیری اصول و مبانی عرفان از اسماعیلیه است. به زعم آنها بعد از سقوط الموت، اسماعیلیان به تصوف روی آوردند و عقاید باطنی خویش را در قالب عرفان ترویج کردند. از این روی اندیشه و دیدگاه برخی از عارفان این دوره همچون عزیز نسفی را متأثر از افکار اسماعیلیه می دانند. عده ای دامنه نفوذ اسماعیلیه را در میان اهل معرفت چندان تاثیر

گذار می دانند که محتمل می شمارند شمس تبریزی از اسماعیلیان و باطنیان بوده که به عرفان روی آورده و مبانی فکری خود را بر این اساس استوار ساخته است. (همان ، ص ۱۱).

طریقه های قرن هفتم

طریقه رفاعیه: طریقه رفاعیه که موسس آن سید احمد رفاعی (از مردم بصره، متوفی، به سال ۵۷۸ هجری) است. طریقت این سلسله از درویشان جهانگرد و خانه بدوش تشکیل می شود و سلسله شیوخ آن به معروف کرخی می رسد. این سلسله از قرن هفتم تا نهم هجری در ایران فعالیت داشته و اکنون در سراسر آسیای مقدم و به ویژه ایران انتشار دارد.

طریقه سهروردیه: موسس این طریقه شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی استاد سعدی شیرازی است. در مکتب سهروردی علوم عرفانی با تشریح و تزهّد آمیخته شده و تصوف در این طریقه عبارت است از عبادت و زهد و مجاهدت و مداومت به آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرائض. این طریقه در هند و پاکستان بیشتر رواج دارد.

طریقه مولویه: طریقه مولویه، که موسس آن جلال الدین محمد بلخی (مولوی) است . خانقاه اصلی این طریقت در قونیه ترکیه و در جنب مرقد مولوی قرار داشته و شیخ طریقت نیز در آنجا ساکن بوده است. این طریقه در ترکیه رواج دارد درویشان این طریقت بعلت نظرهای افراطی وحدت وجودی خویش از طرف شاه طهماسب اول صفوی از ایران طرد شدند. یکی از ممیزات درویشان مولویه مدارای مفرط ایشان با مسیحیان و یهودیان بوده، و در زمان حیات جلال الدین مولوی بیشتر پیروان این طریقه از مردم طبقات پائین اجتماع و پیشه وران بوده اند.

طریقه شاذلیه: طریقه شاذلیه که موسس آن شاذلی مغربی متوفی به سال ۶۵۶ هجری بوده. این طریقه از قرن هفتم تا نهم هجری در ایران پیروانی داشته است.

طریقه کبرویه: طریقه کبرویه که موسس آن شیخ نجم الدین کبری خوارزمی است. این طریقت ذکر خفی را معمول می داشته و در آسیای میانه انتشار داشته و از قرن هفتم تا نهم هجری در ایران پیروانی داشته است.

طریقه چشتیه: طریقه چشتیه، سلسله خلافت این طریقه به معین الدین چشتی (متوفی به سال ۶۳۴ هجری) و پیش از او به ابراهیم ادهم می رسد. مرکز این طریقت نخست در نزدیکی هرات بود و بعد به هندوستان انتقال یافت. امیر خسرو دهلوی شاعر قرن هفتم و هشتم هجری و سید اشرف الدین سمنانی مولف کتاب لطایف اشرفی عارف قرن هفتم هجری به این طریقت تعلق دارند. این سلسله از قرن هفتم تا نهم هجری پیروانی در ایران داشته، ولی بیشتر فعالیت طریقه چشتیه در هندوستان بوده است.

طریقه حیدریه: طریقه حیدریه سلسله ایست شیعه مربوط به نام شیخ حیدر در قرن هفتم هجری، این طریقت از خراسان به سراسر ایران انتشار یافت. به گفته ابن بطوطه حیدریه به زهد مفرط مشهور و ممتاز بودند و از امتیازاتشان این بود که درویشان طریقت نمی بایست ازدواج کنند. (حقیقت رفیع، ۱۳۷۵، صص ۱۲۲-۱۱۸).

عرفای مهم قرن هشتم

صفی الدین اردبیلی_شمس الدین محمد حافظ شیرازی_علا الدوله سمنانی_کمال خجندی_عزالدین محمود کاشانی_عبدالکریم گیلانی_مولا عبدالرزاق کاشانی_ابو حامد محمد بن ترکه اصفهانی_امیر سید حسینی سادات_عبدالله یافعی یمنی_ شیخ اوحد الدین مراغی اصفهانی_امیر سید علی همدانی_شیخ محمود شبستری_زین الدین ابوبکر تائبادی_داوود قیصری ساوی_سید حیدر آملی_خواجه علاء الدین عطار_خواجه بهالدین نقش بند

طریقت های قرن هشتم

طریقه نقشبندیه: از سلسله های معروف صوفیه در قرن هشتم سلسله نقشبندیه یا «خواجهگان» است. این سلسله منسوبست به خواجه بهاء الدین نقشبند (م ۷۹۱ هـ) که نسب تعلیمش بخواجه عبدالخالق غجدوانی و از او تا بشیخ ابوالحسن خارقانی می رسد و چون همه مشایخ این سلسله عنوان خواجه داشتند اصحاب طریقت مذکور بخواجهگان مشهور شدند. از این سلسله مشایخ مشهوری مانند خواجه علاء الدین عطار و خواجه حسن عطار و خواجه محمد پارسا و خواجه ابونصر پارسا و خواجه علاء الدین عجدوانی و خواجه نظام الدین خاموش و خواجه عبدالله امامی اصفهانی و سعد الدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار و مولانا عبدالرحمن جامی را می توان نام برد. نقشبندیان بر مذهب سنت اند و به چند شعبه منقسم می گردند. (صفا، ۱۳۶۹، ۴: ۷۶).

طریقه بکتاشیه: فرقه بکتاشیه یعنی پیروان سید محمد رضوی نیشابوری معروف به «حاجی بکتاش» (م ۷۳۸ هـ) که از پیشروان بزرگ تصوف قرن هشتم و محل نشر عقایدش آسیای صغیر و دوران رواج و انتشار قطعی عقاید و فزونی پیروانش قرن نهم هجری و قرن های بعد از آن، در همان سر زمین، بوده است. ولی پیروانش در طعن و لعن مخالفان شیعه اثنی عشریه تندر و متظاهر و در اقامه مراسم تعزیت عاشورا مصر بودند. شعارشان جامه سپید بود و از جامه کبود که شعار امویان است نفرت داشتند. (صفا، ۱۳۶۹، ۴: ۵۸).

طریقه جلالیه: طریقه جلالیه، طریقه ایست شیعی از درویشان خانه بدوش و جهانگرد که سر سلسله آن شیخ جلال الدین بخاری بوده است. (۷۰۷ - ۷۸۵ هجری) که بیشتر بنام شیخ جلال و یا لقب (مخدوم جهانیان) نامیده می شود. درویشان این سلسله وقعی به مراعات قوانین شریعت نمی نهند، بدور گردن طنابی می بندند. سبیل و ریش کوتاهی می گذارند. مانند دیگر درویشان ایران موی دراز و پریشان ندارند و صدقه ای را که گرد می آورند تسلیم مرشد خویش می کنند. این طریقت در ایران و آسیای میانه و هندوستان رواج داشته است. (حقیقت رفیع، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳).

تحولات قرن هشتم

در قرن هشتم مکتب عرفانی سهروردی و ابن عربی و ابن فارض مصری و کتابهایی مانند عوارف المعارف و فصوص الحکم و تاثیر ابن فارض، جز کتاب درسی شد و تعلیمات و مشروح ارزش مندی بدانها نگاشته آمد در این قرن عرفان و تصوف بهم آمیخته شد که صوفیان می بایست علوم عرفانی و رسوم خانقاه را با هم فرا می گرفتند این قرن عصر ظهور خواجه حافظ شیرازی است که پر شورترین مضامین عرفانی را در قالب زیباترین الفاظ بیان کرد در قرن هشتم، تصوف و عرفان علمی مدون و مرتب، مورد آموزش قرار گرفت. (بیات، ۱۳۷۴، ص ۱۷۹).

عرفان ذوقی و شاعرانه با وجود شاعر و عارف بزرگ و غزل سرای نامی شمس الدین محمد حافظ (متوفا ۷۹۲ ت. ق) به حد کمال رسید. در این قرن احوال و آثار چند تن از صوفیه و عرفا در ترویج عرفان علمی و ذوقی و تکمیل تصوف و عرفان موثر بوده است که عبارتند از: خواجه کرمانی، اوحدی مراغه ای، کمال خجندی، عبدالرزاق کاشانی (۷۳۱ هـ. ق) علاء الدوله سمنانی و ... (کبیر، ۱۳۹۰، ص ۲۲۵). از تغییرات مهم تصوف در قرن هشتم، نزدیکی تشیع و تصوف است، مخصوصاً شیعه اثنی عشری که زمام تربیت و تعلیم صوفیانه را در دست گرفت و رفتار و کردار و سخنان علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان او را مورد توجه قرار داد و از این جهت، صوفیان شیعی در آداب و رسوم سیر و سلوک، با روش صوفیان اهل سنت فرق گذاشته اند. بعضی سلسله های تصوف، رسماً به ترویج تشیع پرداختند که از آن جمله، شیخیه جوریه در خراسان، از اتباع شیخ خلیفه (مقتول در ۷۲۶ هـ. ق) از شاگردان علاء الدوله سمنانی، بودند، و مرید و شاگرد شیخ خلیفه، به نام شیخ حسن جوری در سبزوار و طوس و خراسان و نیشابور و ابیورد به ارشاد پرداخت و سربداران سبزوار را همراهی و تقویت کرد. گروه دیگر پیروان میر قوام الدین بن صادق بن عبدالله مرعشی در آمل بودند که سادات مرعشی از آنانند. مهمترین واقعه این قرن حمله امیر تیمور به سرزمین های فلات ایران و کشورهای مجاور است. این امیر خونخوار درست یک قرن بعد از چنگیز، آنچه را که در ایران از یورش سپاه مغولان جان سالم بدر برده بود، خراب کرد و بسیاری از بزرگان را از دم تیغ گذارید. از نظر خونخواری و توحش، هیچ تفاوتی با سلف خود چنگیز نداشت. تنها تفاوتش این بود که مسلمان بود. دیگر این که وی تا حدی به علما و عرفا

احترام می گذاشت تا جایی که می گویند در اثر وساطت یا شفاعت شیخ صفی الدین اردبیلی گروه زیادی از محکومان به قتل را بخشید. پیش از این که امیر تیمور بر سرتاسر ایران مسلط شود حکومت ایلخانان مغول رو به ضعف نهاده بود و ایران به شکل ملوک الطوایفی اداره می شد. برای مثال، سربداران شیعه مذهب در خراسان، بخش غربی ایران زیر نفوذ دودمان ضعیف ایلخانیان، فارس و نواحی اطراف، گاهی در دست خانواده آل مظفر و روزی در دست دیگر امرا اداره می شد. سرانجام امیر تیمور از سمرقند که زادگاهش بود، تا آسیای صغیر و هند همه را تحت یک حکومت در آورد. اصولاً قرن هشتم، قری است که از نظر سیاسی پر از هرج و مرج و فتنه و آشوب است. آثار این گونه هرج و مرج و آشوب طلبیها، کم و بیش در اشعار شاعران این دوره از جمله حافظ نمایان است. از نظر تصوف هم، صوفیان و زاهدان ریاکار و زهد فروش بازارشان گرم است و آن قدر ریاکاری و زهد فروشی در این دوره معمول است که حافظ هم جابجا در اشعار خود به این موضوع اشاره کرده، و همه جا این ریاکاران را می کوبد. اما در عین حال در این قرن، عامه مردم هستند، بلکه از نظر خود تیمور و فرزندانش هم محترمند. در این دوره چند خانقاه و چند سلسله تاسیس می شود که بعضی از آنها عبارتند از:

الف - خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی؛ در اردبیل.

ب - خانقاه علاء الدوله سمنانی، در بیابانک سمنان.

نه تنها این خانقاه ها به شکل یک مرکز قدرت معنوی تجلی می کردند، بلکه به عنوان یک مرکز قدرت مادی و دنیایی هم خودنمایی کرده اند.

همین خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی و مریدان وابسته به او بودند که زمینه سلطنت دنیایی را برای اعقاب و نواده های شیخ صفی الدین اردبیلی فراهم کردند. (آریا؛ ۱۳۷۷، صص ۱۳۱-۱۳۰).

عرفای مهم قرن نهم

شاه نعمت الله ولی کرمانی - سید علاءالدین محمد نوربخش - عبدالرحمن جامی - شمس الدین محمد لاهیجی - خواجه محمد پارسا - محمد حمزه فناری رومی - صائن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی - خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار - قاسم انوار تبریزی - کمال الدین حسین خوارزمی - جمال اردستانی

طریقه های قرن نهم

طریقه نعمت اللهیه: طریقه نعمت اللهیه سلسله ای است شیعه، که مؤسس آن صوفی و شاعر و سید نامی قرن هشتم شاه نعمت الله ولی کرمانی است. شاه نعمت الله کرمانی مدتی در سمرقند و یزد بسر برد و سرانجام ۲۵ سال عمر اخیر خود را در خانقاهی که در قریه زیبای ماهان نزدیک کرمان بنا کرده بود گذراند. شاه نعمت الله ولی از حمایت ویژه شاهرخ تیموری که از سال ۸۰۸ تا ۸۳۹ هجری در ایران حکومت کرد برخوردار بوده. سلطان دکن احمد شاه اول بهمنی که از سال ۸۲۶ تا ۸۳۹ هجری در هند حکومت کرد نیز وی را به دربار خویش دعوت نمود. سرمشق طریقت سلسله نعمت اللهیه موضوع اشعار وی است که حاکی از وحدت وجود همراه با روح گفته های ابن العربی می باشد. این طریقت از قرن هشتم تاکنون در ایران و هندوستان انتشار دارد و شاخه هایی چند از آن منشعب شده است. پس از آنکه در قرن دهم هجری و قرنهای بعد که مذهب شیعه در ایران پیروز گردید و نفوذ طریقه های درویشی شیمی حیدریه و نعمت اللهیه فزونی یافت و به ویژه در میان شهریان بسط پیدا کرد، این دو طریقه به خاطر کسب نفوذ در میان ساکنان بلاد و بازرگانان و اصناف و پیشه وران به رقابت و مبارزه با یکدیگر برخاستند. مورخان ایرانی و جهانگردان اروپائی در قرنهای دهم و یازدهم و دوازدهم هجری خاطر نشان کرده اند که در بسیاری از شهرهای ایران اهالی بلاد به دو دسته طرفداران حیدریان و هواخواهان نعمتیان (حیدری و نعمتی) تقسیم می شده اند. (حقیقت رفیع، ۱۳۷۵، صص ۱۲۳-۱۲۲).

سلسله نوربخشیه: چون ترتیب سلسله کبرویه ذهبیه از میر سیدعلی همدانی به خواجه اسحق ختلانی رسید وی با سید محمد نوربخش بیعت نمود و او را خلیفه الخلفاء خود قرار داده و به لقب نوربخش ملقب گردانید. از این زمان تمامی مریدان خواجه اسحق ختلانی را که با سید محمد نوربخش تجدید عهد نمودند نوربخشیه خوانند. سید محمد نوربخش در شهریار مسکن گزیده و سپس به احداث قریه سولقات مبادرت ورزید و در همان جا به عبادت و ارشاد مشغول شد و بعد از ۷۳ سال در روز پنجشنبه، چهاردهم ربیع الاول سنه ۸۶۹ هـ. ق دارفانی را وداع گفت. یکی از خلفای مرحوم سید محمد نوربخش، فرزند وی شاه قاسم فیض بخش است. در بعضی از کرسی نامه ها سلسله نسب سید قاسم فیض بخش بدین ترتیب ذکر شده است: سید قاسم فیض بخش - حاج حسین ابرقوئی - کمال الدین جوینی - حاج محمد سوداخری سبزواری - ملک علی جوینی - درویش علی جوینی - درویش حسن - درویش محمد رضا - درویش کمال الدین - درویش مجید مشهدی - و بعد از وی شیخ محمد مومن سدیری. از ایشان خلافت به سه نفر رسید یکی بهاء الدین محمد جبل عاملی، دیگری ملامحسن فیض کاشانی و سومی میر محمد تقی شاهی، و از میر محمد تقی شاهی به حاج عبدالوهاب نائینی و از ایشان به دو نفر دیگر به نامهای حاج محمد حسن نائینی و از وی به حاج سید محمد تقی کاشانی پشت مشهدی و یکی به حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به سکوت و از ایشان به حاج محمد حسین شیرازی که ایشان عموی والد رحمت علیشاه شیرازی است. پس از درگذشت سید محمد نوربخش، شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی لاهیجی النوربخشی ملقب به «اسیری» در محله لب آب شیراز رحل اقامت انداخته، خانقاه باشکوهی بنا نهاد و تکیه وی به نام «نوریه» معروف گشت. مزار شیخ عارف شمس الدین محمد «اسیری» در همان خانقاه قرار دارد. (منجمی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۸). از ممیزات طریقه نوربخشیه سیاهپوشی بود، چون این رنگ نماد نور و زندگی غیبیان شمرده میشد و نوربخشیان را از حروفیان که سفید می پوشیدند جدا می کرد. بعدها پیروان نوربخش، این شعار را به عمامه سیاه بدل کردند که مبدل به شعار نهضت شد و مایه افزایش هیجان مردم در پیوستن بدان گردید. تاثیر این اشعار در عامه چندان بود که حکومت وقت نور بخش را از کاربرد آن منع کرد. (حقیقت رفیع، ۱۳۷۵، صص ۱۲۵-۱۲۴).

تصوف از قرن دهم به بعد در سالهای اول قرن دهم جنبش صوفیانه صفویه موفق به تشکیل حکومت در ایران شد. نسبت سلسله صفویان به شیخ صفی الدین اردبیلی می رسد. او داماد شیخ زاهد گیلانی از صوفیان پرنفوذ بود. پس از شیخ صفی پیشوایی صوفیان پیرو او به فرزندانش صدرالدین رسید پس از صدرالدین پسرش علاء الدین و پس از او فرزندش ابراهیم و پس از او پسرش جنید و پس از او پسرش شیخ حیدر به پیشوایی صفویه رسیدند. آنها ضمن حفظ قدرت معنوی خود نزد مریدان، به حکام محلی نیز نزدیک شدند. حیدر به کشور گشایی پرداخت ولی در جنگ با حاکم گرجستان کشته شد. پس از حیدر فرزندش اسماعیل در سن چهارده سالگی به جای پدرش نشست و با قدرت سازماندهی فراوان توانست با شکست دادن امیران محلی سراسر کشور ایران را به تصرف خود در آورد. به قدرت رسیدن صوفیان صفویه گرچه برای مدت محدودی قدرت صوفیان را بسیار گسترده کرد ولی مقدمه یی شد برای بدنام شدن صوفیان و آلوده شدن آنان به فجایع دنیوی و از بین رفتن قدرت معنوی آنان. در زمان حکومت شاه اسماعیل، او هم مرشد روحانی و هم پادشاه ظاهری آنان بود ولی پس از به قدرت رسیدن طهماسب پسر اسماعیل به سلطنت، او برای محدود کردن قدرت صوفیان دست فقیهان را برای دخالت در امور کشور باز کرد و ستیز میان فقیهان و منتشرعان از یک سو با صوفیان از سوی دیگر آغاز شد. صوفیان به حاشیه کشیده شدند و سرانجام با به سلطنت رسیدن شاه عباس اول صوفیان را بیش از پیش در تنگنا قرار داد. قتل عام صوفیان نقطویه ضربه شدیدی بر قدرت صوفیان در دربار اصفهان وارد کرد. پس از شاه عباس سایر شاهان صفویه نیز نسبت به صوفیان بدبینی بیشتری نشان دادند و سرانجام در روزگار و سلطنت شاه سلیمان و پسرش شاه سلطان حسین صفوی و فقیهان و محدثانی مانند محمد باقر مجلسی دوم و میرزا محمد طاهر قمی صوفیان از صحنه اجتماع بیرون رانده شدند. (تقوی بهبهانی، ۱۳۹۰، صص ۱۴۸-۱۴۷). با روی کار آمدن دولت صفویه در قرن دهم هجری بخش هایی از عرفان، انحرافات شدیدتری را تجربه نمود. یکی از آن بخش ها، بخش حماسی عرفان بود که مبارزات حامیان و سربازان دولت صفویه بهترین نمونه ی آن است. بعد از آنکه صفویه در سال ۹۰۷

ه.ق به سلطنت رسید این افراط‌گری‌ها نیز اوج گرفت. تصوف (بخش اجتماعی عرفان) نیز که هنوز در نزد عموم مردم از عرفان اسلامی جدا شده نبود گرفتار انحرافات شدیدتری شد و بیشتر غرق در بدعت‌ها گردید. در این زمان بود که عارفان حقیقی و راستین جهان تشیع آشکارا حساب خود را از تصوف جدا نمودند. لیکن این به سادگی امکان پذیر نبود، زیرا از یک سو تفکیک تشیع از تصوف، از ناحیه‌ی عموم مردم با دشواری‌هایی همراه بود. قرن‌ها بود که برخی از شیعیان از تصوف چون ابزاری برای ترویج تشیع بهره‌برده بودند و این خود، توهم همبستگی تشیع و تصوف را در اذهان استحکام بخشیده بود و از سوی دیگر برخی از دانشمندان شیعه تحت تاثیر آموزه‌های تصوف بودند به گونه‌ای که برخی تعالیم تصوف را جزء تعالیم تشیع به حساب می‌آوردند. در این زمان برخی از دانشمندان مجاهدت‌نموده، مشکلات را به جان خریدند و در حالی که بر عرفان اسلامی تاکید می‌نمودند آموزه‌های تصوف را باطل اعلام کردند که معروف‌ترین آنان عارف و فیلسوف نامی جهان اسلام ملاصدرا‌ی شیرازی است. عرفای اسلامی خوب می‌دانستند که تصوف در فرهنگ شیعی جایگاهی ندارد. تصوف، تعالیم آن، و حتی شیوه پوشش و زندگی صوفیان مورد نکوهش پیشوایان تشیع بوده است. (الهامی، ۱۳۷۴، صص ۱۶۲-۱۶۱).

نتیجه‌گیری

هنگامی که پرتوی درخشان آیین مقدس اسلام با معارف شکوفا و پر بار و بالنده و الهی سراسر جهان ظلمانی را روشن ساخت و مسلمانان متفکر و جویندگان حقیقت و کمال انسانی را از چشمه‌ی زلال دانش و معرفت سیراب کرد، همگان را برانگیخت که از جوانب و جنبه‌های گوناگون، درباب توحید و شناخت حق و راه وصول به حقیقت مطلق و غایت و نهایت بیندیشد. بدین روی از حق تعالی و قرآن کریم و احادیث و اقوال و سیرت نبوی کمک گرفتند و اندیشه‌ی عالی خداشناسی و سیر و سلوک طریق معرفت را رشد دادند و آن را به صورت مکتبی پر ارج در آوردند این اندیشه‌ی تابناک و این سیر و سلوک، یک مکتب فکری و علمی به وجود آورد که آن را عرفان نامیدند. عرفان و تصوف از قرن دوم ه.ق آغاز شد و در قرن‌های پنجم و ششم ه.ق شدت پیدا کرد و در قرن هفتم به اوج خود رسید. این قرن شاهد حضور عرفایی همچون محی‌الدین ابن عربی، نجم‌الدین کبری، عزیز نسفی و جلال‌الدین بلخی (مولانا) بود که با اندیشه‌هایشان موجبات اعتلای عرفان را فراهم آوردند و آن را به صورت یک علم درآوردند. همچنین قرن هفتم شاهد حمله‌ی مغولان به رهبری چنگیزخان به ایران بود که باعث شد اوضاع سیاسی و اجتماعی این قرن متشنج شود. در قرن هشتم ه.ق، ایران بار دیگر مورد حمله‌ی سپاهیان امیر تیمور قرار گرفت و باعث آشفته‌تر شدن اوضاع کشور گردید. در این شرایط نامطلوب بود که مردم با پناه بردن به خانقاه‌ها به فراگیری عرفان که در این زمان به صورت یک علم مدون شده درآمده بود، پرداختند و شاید بتوان گفت که این امر به گسترش عرفان در ایران آن زمان کمک کرد. در این قرن به عرفای مشهوری همچون شیخ محمود شبستری و سید حیدر آملی برمی‌خوریم این قرن شاهد نزدیکی تشیع به عرفان و تصوف بود که این امر با تلاش‌های سیدحیدر آملی محقق گشت. در قرن نهم ه.ق عرفای نامداری همچون نعمت‌اله ولی و شمس‌الدین لاهیجی و عبدالرحمان جامی به چشم می‌خورند که با اندیشه‌های خود وسط اندیشه‌های ابن عربی سعی در گسترش عرفان در جامعه داشتند. ولی در مجموع این قرن شاهد دوری تشیع از تصوف بود. از قرن هفتم تا قرن نهم، سلسله‌ها و طریقت‌های مختلفی در ایران به وجود آمد که برای بسط اندیشه‌های خودخانقاه‌های بسیاری تاسیس شد. در قرن دهم شاهد آن بودیم که خانقاه‌ها رو به فساد و تباهی گذاشت و شیخیت موروثی گشت و همین امر موجب افول و انحطاط تصوف گشت و حتی میتوان گفت که عارف معروفی در این قرن دیده نمی‌شود.

منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. ابن عربی، محی‌الدین، ۱۳۹۲، انسان کامل، سعیدی، گل بابا، چاپ سوم، انتشارات جامی، تهران
۴. آریا، غلام علی، ۱۳۷۷، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، چاپ دوم، موسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی پایا، تهران

۵. الهامی، داوود، ۱۳۷۴، عرفان اسلامی و عرفان التقاطی، چاپ اول، انتشارات مکتب اسلام، تهران
۶. امینی نژاد، علی، ۱۳۹۰، آشنایی با مجموعه ی عرفان اسلامی، چاپ دوم، انتشارات امام خمینی (ره)، قم
۷. بیات، محمدحسین، ۱۳۷۴، مبانی عرفان و تصوف، چاپ اول، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، مشهد
۸. تقوی بهبهانی، سید نعمت اله، ۱۳۹۰، مبادی تصوف و عرفان اسلامی، چاپ اول، انتشارات نشر دستور، مشهد
۹. جعفری، محمدتقی، ۱۳۹۱، عرفان اسلامی، چاپ اول، موسسه ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران
۱۰. جلالی، مجید، ۱۳۸۴، عارف جام، چاپ اول، انتشارات شرکت توسعه ی کتاب خانه های ایران، تهران
۱۱. حقیقت رفیع، عبدالرفیع، ۱۳۷۵، تاریخ عرفان عارفان ایرانی، چاپ سوم، انتشارات کومش، تهران
۱۲. دهباشی، مهدی، میرباقری فرد، سید علی، ۱۳۸۶، تاریخ تصوف (۱)، چاپ دوم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، ارزش میراث صوفیه، چاپ نهم، انتشارات امیر کبیر، تهران
۱۴. سجادی، سید ضیالدین، ۱۳۹۲، مقدمه ای بر مبنای عرفان تصوف، چاپ اول، مرکز تحقیق و توسعه ی علوم انسانی، تهران
۱۵. صفا، ذبیح ا...، ۱۳۶۹، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، چاپ هفتم، انتشارات فردوسی، تهران
۱۶. عداس، کلود، ۱۳۸۲، ابن عربی سفر بی بازگشت، چاپ اول، انتشارات نیلوفر، تهران
۱۷. کاشفی، محمدرضا، ۱۳۸۶، پرسش و پاسخ ها، عرفان و تصوف، دفتر یازدهم، دفتر نشر معارف، تهران
۱۸. کبیر، یحیی، ۱۳۹۰، بنیاد عرفان برتر، چاپ دوم، انتشارات موسسه ی بوستان کتاب، قم
۱۹. کیا شمشکی، ابوالفضل، ۱۳۷۸، ولایت در عرفان با تکیه بر آرای امام خمینی (ره)، چاپ اول، انتشارات دارالصادقین، قم
۲۰. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۷، میزان الحکمه، شیخی، حمیدرضا، جلد پنجم، چاپ اول، قم
۲۱. مدنی، رضا، ۱۳۸۷، عرفان اسلامی و عرفان التقاطی، چاپ اول، انتشارات راه نیکان، تهران
۲۲. مشتاق، خلیل، ۱۳۹۱، فلسفه و عرفان اسلامی، چاپ اول، انتشارات هنر مشتاق، تهران
۲۳. مظاهری، عبدالرضا، ۱۳۸۷، شرح تعلیقه ی امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی، چاپ اول، انتشارات نشر علم، تهران
۲۴. منجمی، حسین، ۱۳۷۹، مبانی سلوک در سلسله ی خاکسار جلالی و تصوف، چاپ اول، انتشارات تابان، گیلان
۲۵. نسفی، عزیز، ۱۳۹۱، بیان التنزیل، چاپ اول، نانتشارات سخن، تهران

The Image of Islamic Mysticism from the Seventh to the Tenth Century AH

Farideh Pour Sayahi¹, Farajollah Barati²

¹PhD Student, Islamic Mysticism and the Ideas of Imam Khomeini (RA), Islamic Azad University, Ahvaz Branch

² Assistant Professor, Islamic Azad University, Ahvaz Branch

Abstract

Mysticism is away for knowledge of a group of people who are Pundits and who behave opposite to people who are thinking logically, and depend on teste and illuminati on more than depending on logic and proofs. And in fact their way is a wonderful mixture of the world philosophy schools. In mysticism. the thoughts of Brahmins, Buddhists, New Platonic, Christian, Jews, Muslim ascetic & either tips from Zoroastrianism can be found. Mysticism makes it possible for human being to get connected to God directly, through witnesses or intrinsic experiment. Mysticism has started at the 2nd Ah century and gradually grew up such a way that got more severity in the 5th & 6th Ah century. Mysticism in the 7th century and with the appearance of IbnArabi, NajmoddinKobra, JalaloddinBalkhi, their students & other famous mystics, has reached its peak. And it had been formed as a science in this century. In the 8th century by the attendance of Shaikh Mahmood Shabastari & Sayed Haidar Amoli, the science of Mysticism had been taught at the schools and houses. And Shia had been approached Mysticism in the 9th century, the movement of Mysticism had continued by the attendance of Abdurrahman Jami. but the relationship between Mysticism & Shia be dark. From the beginning of the 10th century, the growth of the Mysticism had been stopped and tended to the cadence, such as no great mystic could be found in that century.

Keywords: Mysticism, Ibn Arabi, Unity of Existence, Thoughts
